



تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۱۱

تاریخ بازنگری: ۹۸/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۱۶

تاریخ انتشار: ۹۹/۰۳/۳۱

واکاوی دلالت معنایی صیغ عموم در اصول فقه مقارن

قاسم عبیدای^۱ راضیه امینی^{۲*}

چکیده

یکی از بزرگ‌ترین مبانی اجتهاد بلکه محور مباحث آن، استفاده از عمومات کتاب و سنت است، از یک سو برای کشف احکام باید همواره به بحث شمول و عدم آن نظر داشت از سوی دیگر اختلافاتی که در این زمینه وجود دارد، لزوم تدقیق و بازنگری در این مباحث را آشکار می‌کند کما اینکه همین امر باعث شده که علمای بزرگ اصولی اهتمام ویژه‌ای به مباحث آن داشته باشند.

اصولیان درباره کیفیت دلالت الفاظ به مفهوم عمومیت نظریات متفاوت و پراکنده‌ای ارائه نموده‌اند، در این پژوهش سعی شده با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، با ابزار فیش‌برداری از منابع اصولی گوناگون، با الهام از گفته‌های اصولیان بزرگ و جستجو در قواعد زبان عربی، به تحلیل هریک از این نظریات پرداخته و در نهایت نیاز یا عدم نیاز به احراز مقدمات حکمت در سازوکار دلالت الفاظ بر عموم موردبررسی قرار گیرد، تحقیق حاضر با مبنا قرار دادن فهم عرفی، وضع و استعمال را محدود به دلالت لفظی دانسته و با تقسیم‌بندی مختلف الفاظ عموم، آنچه را اصولیان قیاس اولویت می‌دانند در شمار عام عقلی جای داده چراکه هرگاه علت حکمی بیان شود، حکم در آن مجال عمومیت می‌یابد.

واژگان کلیدی: دلالت الفاظ، لفظ عام، شمول و فراگیری، صیغ عموم.

^۱ استادیار دانشگاه پیام نور پست الکترونیکی: ghob86@yahoo.com

^۲ مدرس موسسه آموزش عالی عطار و موسسه آموزش عالی خراسان (نویسنده مسئول). پست الکترونیکی: Raziye.amini397@gmail.com

۱-۱- مقدمه

«استفاده از الفاظ عموم که بر افراد و مصادیق مختلف یک مفهوم دلالت می‌کند، از شیوه‌های رایج سخن سازی در هر زبانی است» (صالحی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۸)، بر همین اساس کاربرد گسترده الفاظ عموم در منابع دینی، نشان از اهمیت فوق‌العاده این مبحث دارد. بحث‌های مربوط به الفاظ عموم در علوم دیگر نیز مورد بررسی قرار گرفته اما از آنجاکه علم اصول نگاه ریز بینانه و تیزبینانه‌ای به الفاظ دارد می‌توان ادعا کرد مباحث لغوی در این علم باظرافت بیشتری مطرح شده است.

اهمیت این مباحث بدین جهت است که در قانون‌گذاری شرعی، بسیاری از ادله استنباط احکام و در قانون‌گذاری وضعی شمار زیادی از قوانین حاوی الفاظ عام هستند. این پژوهش با در نظر گرفتن این مهم و باهدف ۱- «بررسی سازوکار دلالت الفاظ عام بر عموم از نگاه اصولیان» ۲- «کنکاش در انواع مختلف تقسیم‌بندی لفظ عام از دیدگاه اصولیان»؛ با الهام از گفته‌های اصولیان بزرگ و جستجو در زبان عربی، سعی نموده به تبیین دقیق این دو مهم پردازد. لذا در همین راستا سیر مباحث این جستار چنین پیش می‌رود: در گام نخست در دو بند جداگانه مفهوم شناسی واژه عام آمده در ادامه به بررسی سازوکار دلالت معنایی الفاظ عموم پرداخته شده و در نهایت اقسام صیغ عموم مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است و در انتها به نمونه‌هایی از کاربرد الفاظ دال بر عموم و شمول در قوانین موضوعه پرداخته شده است. در ادامه به منظور ورود به بحث، به معناشناسی واژه عام در لغت و اصطلاح می‌پردازیم:

۱-۲- معناشناسی واژه عام

در این بخش واژه عام از دو منظر لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار می‌گیرد

۱-۲-۱- معناشناسی لغوی

عام در لغت به معنای شمول است. ابن فارس می‌گوید: "عام آن است که همه را در برمی‌گیرد و چیزی را فروگذار نیست مانند این کلام الهی: «خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ» (نور/۴۵؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ص ۱۷۸-۱۷۹) عام در لغت به معنای دربرگیرنده امور متعدد است و فرقی نمی‌کند که این امور متعدد از قبیل واژه باشند یا غیر آن؛ مانند: «عَمَّهُمُ الْخَيْرُ» (حسن خان، ۱۲۹۶، ص ۷۸) و «مَطَرٌ عَامٌ» بارانی که تمام مکان‌ها را در برگیرد (زبیدی، ۱۹۷۶، ج ۸، ص ۴۱۱).

۱-۲-۲- معناشناسی اصطلاحی

در علم اصول برای عام تعاریف گوناگونی ارائه شده است؛ برخی آن را از صفات معنا (امام خمینی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۳۰) و از عوارض طاری بر آن دانسته (بروجردی، ج ۲: ۵۰۴)، و برخی دیگر آن را از عوارض لفظ می‌دانند (غزالی، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۸۳) و آن را به لفظی واحد که از جهتی واحد دلالت بر دو چیز یا بیش‌تر کند، معنا می‌کنند، لذا جمله «ضرب زید عمرا» دلالتی بر عموم ندارد چون جهت آن واحد نیست (تمیمی، بی‌تا، ص ۲۶۹). مطابق این معنا، تشبیه نیز

از الفاظ عام محسوب می‌شود، چراکه در آن، ضم و شمولی وجود دارد که در لفظ واحد وجود ندارد (همان). اما به نظر می‌رسد لفظ تثنیه چون مفید استغراق نیست، از شمول الفاظ عموم خارج باشد (شوکانی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵۰۷)، با این توضیح می‌توان گفت تعریف مذکور مانع اغیار نیست؛ علاوه بر اینکه جامع افراد نیز نیست چراکه شامل موصولات که از الفاظ عموم محسوب شده ولی به لفظ واحد نیستند، نمی‌شود (شوکانی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵۰۹)، البته به این مطلب این‌طور پاسخ داده شده که اقل مراتب استغراق، «اثنان» است (شوکانی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵۰۹)، مضاف بر اینکه صله مبین موصول است و آنچه در واقع بر عموم دلالت دارد، خود موصول است (شوکانی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵۰۹).

از دیدگاه بسیاری از اصولیان، تعاریف اصولی از جمله تعریف بیان شده از لفظ عام، برای تقریب به ذهن و لفظی را با لفظی دیگر روشن کردن است، لذا تعریفی شرح الاسمی بوده که نیاز به جامعیت و مانعیت ندارد، با این توضیح در نهایت می‌گویند که ایراداتی که از این حیث به تعاریف اصولی وارد می‌شود، در غیر محل است، آخوند خراسانی از جمله اصولیانی است که بر این نظر است (خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۱۵) که دو دلیل بر این ادعای خود مطرح می‌کند: ۱- مفهومی که در اذهان از لفظ عام وجود دارد واضح‌تر از الفاظی است که در تعریف عام می‌آید، درحالی که در تعریف حقیقی، «تعریف‌کننده» باید واضح‌تر از «تعریف شونده» باشد. «البته این ادعا خود نیاز به اثبات دارد که گفته شود واضح‌تر بودن «تعریف‌کننده» از «تعریف شونده» فقط مخصوص تعارف حقیقی است و در تعاریف شرح الاسمی نیاز به لحاظ این، عنوان نباشد، اگر این ویژگی را در تعریف شرح الاسمی نیز معتبر بدانیم که به نظر می‌رسد دیدگاه درست همین باشد، باید لازمه آن را نیز پذیرفت؛ چراکه لازمه روشن‌تر بودن «تعریف‌کننده» از تعریف شونده، مخفی بودن تعریف شونده است و این به معنی مخفی بودن معنای عام است، که دقیقاً مخالف با نظر این دست از اصولیان است» (لوائی، ۱۳۸۰، ص ۲۵ و ۲۶)

۲- دومین دلیلی که اصولیان برای تأیید شرح الاسمی بودن معنای عام طرح می‌کنند این است که با توجه به اینکه حکم شارع نظر به افراد و مصادیق دارد نه عنوان عام، لذا نیاز به شناسایی مفهوم عام نیست و ثمره عملی هم ندارد؛ «اما بنا به دیدگاه برخی صاحب‌نظران این اندیشه که مباحث مطرح شده باید ثمره عملی داشته باشد اندیشه‌ای ناصواب است چون ممکن است که یک مبحث علمی دقیق در ارتباط با مباحث دیگر افق‌های جدیدی از بحث را بگشاید و در نهایت منجر به ثمره عملی شود» (لوائی، ۱۳۸۰، ص ۲۵ و ۳۰)، در ثانی به نظر می‌رسد، اصولیان به دنبال تعریف حقیقی هستند و به همین خاطر است که در تعاریف بیان شده، نقض و ابرام وارد می‌کنند، لذا این مطلب که بزرگان اصولی در پی تعاریف شرح الاسمی هستند، صحیح نیست.

۱- سازوکار دلالت الفاظ عام بر عموم

در بحث دلالت الفاظ عام بر عموم، دو دیدگاه متفاوت در بین اصولیان به چشم می‌خورد، گروهی معتقدند این دلالت با کمک مقدمات حکمت بوده چراکه لفظ کل و مانند آن فقط بر فراگیری مدخولش دلالت دارد اما اطلاق و تقیید مدخول را، نمی‌رساند و این مطلب از طریق مقدمات حکمت به دست می‌آید، مرحوم نائینی معتقد است متکفل بحث در این مورد، مبحث مطلق و مقید است و فرقی هم بین دو قسمت قائل نیست اما معتقد است هنگام تعارض شمول

لفظی بر شمول اطلاقی مقدم است چراکه شمول لفظی می‌تواند برای مطلق که حکم در آن معلق بر طبیعت است، بیان محسوب شود (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۱۱).

بنابراین سؤال مهمی که در اینجا پیش می‌آید این است که دلالت الفاظ عموم بر شمول صرفاً متکی به وضع است یا تابع مقدمات حکمت.

۲-۱- موافقان وضع عمومی الفاظ

این گروه معتقدند الفاظ در اصل برای عموم وضع شده‌اند (شوکانی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵۱۲) مگر اینکه از این اصل عدول کنند، پس عام بر شمول خود نسبت به زیرمجموعه‌اش باقی می‌ماند و حکم فراگیر است مگر اینکه قرینه‌ای برخلاف وجود داشته باشد. عمده دلیل قائلان این نظر ۱- تبادل است که می‌گویند متبادر از الفاظی مانند «کل» عمومیت است (شوکانی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵۱۹) ۲- استناد به حکمت وضع؛ با این توضیح که حکمت وضع الفاظ رفع حاجات یومیه مردم است و از جمله نیازهای مردم در محاوراتشان، وجود الفاظی است که دال بر عموم باشد، ۳- خصوص حد خاص و مرتبه معینی ندارد تا قائل به وضع الفاظ برای آن حد باشیم، بلکه از تخصیص عام به دست می‌آید، لذا بیان خاص بدون عام ممکن نیست. با این توضیح ناچارا باید قائل به وضع عمومی الفاظ باشیم تا بدین ترتیب طریقی باشد برای بیان خاص (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۸۰). فاضل تونی در ابتدای باب عام و خاص از اتفاق نظر اکثریت علما در این باب سخن گفته و تصریح می‌کند سید مرتضی معتقد به اشتراک یا همان توقف حکم است اما علمای شیعه و اکثر عامه معتقد به وضع عمومی الفاظ هستند (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱) بر فرض که بپذیریم در محدوده‌ی زبان الفاظی داریم که برای افاده عموم وضع شده‌اند، این سؤال باقی می‌ماند نحوه وضع این الفاظ بر عموم چگونه است؛ که به دو دیدگاه می‌توان اشاره کرد:

الف) الفاظ عموم برای نشان دادن شمول محدوده‌ی مراد و مقصود از مدخول وضع شده‌اند.

ب) الفاظ دال بر عموم برای شمول و عمومیت نسبت به همه مصادیقی که مدخول صلاحیت انطباق بر آن را دارد، وضع شده است.

در صورت اول برای استفاده اطلاق نیازمند مقدمات حکمت هستیم و در صورت دوم خیر (لوائی، ۱۳۸۰، ص ۳۳).

۲-۲- موافقان وضع خصوصی الفاظ

این عده از صاحب نظران باور گروه اول را رد می‌کنند و به اختصاص در دلالت صیغ معتقدند، یعنی آن‌ها صیغه عموم را بر بعض آنچه واژه در لغت اقتضا دارد حمل می‌کنند. مانند: «واحد» در جنس و «ثلاثة» در جمع؛ و بر این باورند که الفاظ برای دلالت بر حداقل جمع وضع شده‌اند و برای دلالت بر عموم، نیازمند قرینه هستند (أسنوی، ۱۹۶۹، ص ۳۱۸) بلخی از میان حنفیان، جبائی از معتزله و بعضی از اصولیان مالکی این نظر را ترجیح می‌دهند (سرخسی، ۱۹۷۳،

ج ۱، ص ۱۳۲). عمده ادله قائلان این قول این است: ۱- اراده خصوص ولو در ضمن عموم، معلوم است به خلاف عموم، چراکه احتمال دارد مراد از آن فقط خصوص باشد، لذا اینکه لفظ را حقیقت در معنای متیقن بدینم، اولی است به نسبت اینکه آن را در معنای محتمل، حقیقت بدانیم (غزالی، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۹۳) ۲- شیوع تخصیص به طوری که گفته‌اند «ما من عام إلا و قد خص»، که مقتضی آن است که لفظ حقیقت در معنای أشهر و أغلب باشد تا مجاز کمتر شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۸۰).

اشکال دلیل اول این است که در بحث حاضر، محل صحبت در وضع است و اینکه واضع این لفظ را بر چه چیزی وضع کرده است ولی این دلیل بحث را در مقام استعمال مطرح می‌کند، که مرتبه بعد از شفافیت در وضع الفاظ است، مضاف بر اینکه عام و خاص کاملاً باهم متفاوت و متباین هستند، رابطه اقل و اکثری بین آنان برقرار نیست تا گفته شود یکی در ضمن دیگری قرار گرفت است، مضاف بر اینکه به عنوان مثال این که لفظ «واحد» یقیناً در واژه «الناس» وجود دارد، دلالت ندارد بر اینکه در مابقی مجاز خواهد بود، یا اینکه اگر «استحباب» حکم یقینی صیغه امر است، دلالت ندارد بر اینکه در حکم «وجوب»، مجاز باشد (غزالی، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۹۳). اما مطابق دلیل دوم ایشان گفتنی است که الفاظ برای عام وضع شده‌اند و بعداً خاص گردیده‌اند مضاف بر اینکه این دلیل متوقف بر این باور است که بعد از تخصیص استعمال عام، مجازات می‌شود، که در جواب می‌توان گفت اولاً تخصیص موجب مجاز نمی‌شود چون ملازمه‌ای میان این دو وجود ندارد (اصفهانی، ۱۳۵۲، ص ۱۰۴). بر فرض هم که مجاز باشد، وقتی مجاز با قرینه باشد و تخصیص هم مورد نیاز باشد، محذوری برای کثرت مجازات نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۸۰).

۲-۳- توقف حکم و روی آوردن به قرائن

این گروه معتقد به توقف در الفاظ دال بر عموم هستند (اصفهانی، ۱۳۵۲، ص ۱۰۴)، قاضی، ابوالحسن اشعری و گروهی از متکلمین اهل سنت، بر این نظر هستند (غزالی، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۹۳) به اعتقاد این گروه، الفاظ برای عام یا خاص وضع نشده‌اند و حداقل جمع به سبب ضرورت صدق آن بر مدلولش به حکم وضع داخل در لفظ است، لذا لفظ صلاحیت دربرگیرندگی همه یا اقتصار بر حداقل را دارد و هر یک از این‌ها فقط با قراین مشخص می‌شود. سرخسی معتقد است این عقیده از سده‌ی چهارم هجری پدیدار گشت (السرخسی، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۱۳۲).

برخی اصولیان در مورد دلالت الفاظ بر عموم معتقدند: شمول و فراگیری ادات عموم درگرو احراز این است که مدخول ادات، طبیعت به نحو اطلاق و ارسال است؛ و این احراز ارسال و اطلاق مدخول در گرو مقدمات حکمت است (بروجردی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۰۹). البته این دیدگاه بنا بر مبنایی است که موضوع له مدخول عموم را طبیعت مهمله می‌داند. در مقابل اما مرحوم امام عقیده دارند که نتیجه مقدمات حکمت اثبات اطلاق در موضوع حکم است به این معنا که تمام موضوع برای حکم مجعول، طبیعت میرا از همه قیود است و آن درجایی است که امر دایر باشد بین اینکه موضوع نفس طبیعت است یا طبیعت مقید، درحالی که موضوع نفس طبیعت نیست بلکه افراد آن است، لذا بعد از وضوح این مطلب که موضوع خود مدخول نیست بلکه مضمون این الفاظ دال بر استیعاب افراد است، مجالی برای اجرای مقدمات حکمت در مدخول الفاظ عموم نیست به عبارت دیگر، تعبیر به لفظ عمومی که دلالت بر استیعاب می‌کند، ظاهر در این است که متکلم درصدد بیان موضوع حکم است، و این قصد و درصدد بودن با اهمال منافات دارد؛

لذا شک در اینکه موضوع جمیع افراد است یا افراد مقید، از احتمال خطا در عدم ذکر قید نشأت می‌گیرد که با اصل دفع می‌شود (امام خمینی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۶۵).

محل اجرای مقدمات حکمت جایی است که امر دایر بین افعال و غیر آن باشد لذا درجایی که متکلم درصدد بیان موضوع حکم است، مجالی برای احتمال افعال وجود ندارد (امام خمینی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۶۵).

برخی از اصولیان نیز قائل به تفصیل شده‌اند با این بیان که: الفاظی مانند «کل»، از طریق وضع، دال بر استیعاب هستند، و دلالت وضعی در آن‌ها هم طراز با شمول مستفاد از مقدمات حکمت است اما سایر الفاظ عموم برای دلالت بر شمول و فراگیری نیازمند احراز مقدمات حکمت هستند (عراقی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۲۹).

۲-۴- نقد و تحلیل آراء اصولیان در کیفیت دلالت الفاظ عموم

بنا بر آنچه به دست آمد، اصولیان در مورد دلالت لفظ بر عموم، بر چهار نظر بودند: ۱- گروهی معتقدند دلالت لفظ بر عموم از طریق وضع است ۲- برخی در این دلالت قرینه حکمت را دخیل می‌دانند و ۳- گروه سوم قائل به تفصیل شدند؛ دلالت برخی را از طریق وضع و برخی دیگر را از طریق مقدمات حکمت می‌دانند ۴- گروه چهارم راه توقف را در مسئله مذکور برگزیده بودند.

طبق نظریه اول یعنی وضع الفاظ برای عموم، در پرداختن به حکم موجود در این آیه شریفه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» (نساء/۱۱) نیاز به دلیلی برای اثبات تعمیم حکم نیست بلکه فقط به دنبال قرینه برای تخصیص احتمالی باید گشت. البته در زبان، الفاظ عموم و خصوص بی‌شماری وجود دارد که به طبیعت حال در تقریرشان نیاز به قرائن است تا با تعیین جهت آن‌ها به مقصود اصلی شارع رهنمون گردیم؛ مثلاً در این کلام الهی: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» (آل عمران/۱۷۵)، اشاره جمع (ذلكم) متوجه یک نفر (شیطان) است که قرینه لفظی ظاهر در عبارت (ضمیر «ه») موجود در اولیاء) به آن دلالت می‌کند و این قرینه است که مقصود لفظ را بیان می‌کند؛ اما این سخن خداوند متعال: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» (نساء/۲۳) عامی است که تخصیص‌پذیر نیست (عبد الغفار، ۱۹۸۱، ص ۹۶-۹۳).

«نظر کسانی که قرینه حکمت را دخیل می‌دانند بر این امور استوار است: ۱- عموم با استیعاب مفهوم در مصادیق مدخولش یا حالات آن به دست می‌آید. لذا وقتی محور بحث، دایر مدار «ما یراد من المدخول» قرار گیرد چون متکلم درصدد بیان است باید مشخص کند که طبیعت مدخول مد نظر است یا طبیعت به همراه قید؛ نتیجه این امر می‌شود نیازمندی به مقدمات حکمت. این گروه وجود قید در جانب مدخول را غیر مضر به حال کلیت ادات می‌دانند. نظر به اینکه وفق این دیدگاه شمول، دایر مدار تمامیت مقدمات حکمت است. پذیرفتن این نظر باعث انکار دلالت استیعابی عام می‌شود.

طبق دیدگاه سوم که قائل به تفصیل بودند؛ با وجود ادات عموم، نیازی به مقدمات حکمت نیست، چون مقدمات حکمت و ادات، به جای هم بکار می‌روند، البته در دلالت الفاظ بر عموم وفق این دیدگاه هم، نوعی نیازمندی به قرینه حکمت نهفته است» (لوایی، ۱۳۸۰، ص ۴۰).

به نظر می‌رسد قول صائب این باشد که دلالت این الفاظ بر عموم و استغراق را از اصل وضع، ثابت بدانیم؛ لذا اگر فردی بگوید: «امروز یک نفر را ندیدم» در حالی که جمعی از افراد را دیده است، سخنش دروغ محسوب می‌شود و نمی‌توان کلام وی را این‌گونه توجیه کرد که منظور او از یک نفر، غیر از جمع بوده است (الغزالی، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۹۵) در نهایت می‌توان گفت افاده‌ی استغراق در الفاظ عموم از اصل وضع ثابت است مگر اینکه قرینه‌ای لفظی یا حالی در آن خطاب به تخصیص حکم دلالت کند.

۳- اقسام صیغ عموم

در مورد تقسیم‌بندی‌های صورت گرفته از لفظ عام، علما بر یک نظر نیستند، برخی معتقدند تعلق حکم به «عموم»، اقسامی را ایجاد نموده است، و با قطع نظر از آن نمی‌توان اقسام را تصور نمود، با این بیان که: مولا، حکم را در قضیه «اکرم کلّ فقیه» به دو نحو می‌تواند بیان نماید: یکی اینکه هریک از فقها مستقلاً حکمی داشته باشد و دیگر اینکه هر فردی جزء مأمور به باشد- مأمور به مرکب از افراد و اجزا باشد و تمامشان حکم واحد داشته باشند- که آن دو لحاظ، مربوط به نحوه تعلق حکم است و الاً «عام»، «من حیث هو» در تمام آن افراد، یک معنا و یک حقیقت دارد «و هو شمول المفهوم لجمع ما یصلح ان ینطبق علیه» و چنین نیست که هریک از اقسام مذکور، فصل مستقلاً باشند و جنسشان- عام- فصل مخصوصی داشته باشد (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۵۶).

اما برخی دیگر نفس عام را قابل تقسیم می‌دانند با این بیان: هر یک از اقسام عام لفظ مخصوصی دارند (شرح الکوکب المنیر، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۱۲) که برای دلالت بر عموم به نحو دلالت تصویری وضع شده‌اند، مثلاً «کل» و «جمع» قبل از تعلق حکم، دلالت بر استغراق افراد مدخول دارند؛ و دلیل این گفته محاورات عرفی است چراکه در قول «اکرم کلّ عالم»، عرف به حکم تبادر، استغراق مدخول را متوجه شده بدون اینکه به دنبال قرینه‌ای برای کیفیت تعلق حکم به موضوع باشد در حالی که لازمه قول اول، توقف اهل محاوره در فهم کیفیت تعلق حکم و تفحص و جستجو پیرامون آن است (امام خمینی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۶۵). «به نظر می‌رسد قبل از اینکه حکمی ملاحظه شود یا تحقق یابد، این اقسام مدنظر بوده‌اند. چراکه وضعیت موضوع باید قبل از حکم مشخص شود در غیر این صورت این‌گونه به ذهن می‌رسد که موضوع در مقام ثبوت، از نظر چگونگی لحاظ افراد مشخص نیست، که این تصویری ناصواب است و لذا از آنجاکه در حیظه زبان عربی برای تداعی این مفاهیم الفاظی دال بر آن‌ها وجود دارد، شارع بر اساس مصلحتی که خود تشخیص می‌دهد یکی از اقسام سه‌گانه را انتخاب می‌کند» (لوایی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۵).

اینجاست که به اهمیت و مشخص کردن حدود و ثغور تعریف عام پی می‌بریم چراکه چگونگی تعریف عام در نحوه تقسیم‌بندی آن نیز، مؤثر است. و این عام سبب شده در میان اصولیان تقسیمات مختلفی صورت گیرد در ادامه به آن می‌پردازیم.

۳- از حیث مصدر دلالت بر عموم

افاده‌ی عام از این منظر بر سه قسم است:

۳-۱-۱- عام لغوی

عام لغوی واژگانی هستند که برای معنای مشترک انواع گوناگون، که ذیل یک جنس قرار می‌گیرند و یا اصنافی که در یک نوع قرار می‌گیرند و یا اجزائی که ذیل یک کل واقع می‌شوند وضع شده‌اند (فاضل تونی، ۱۴۱۵، ص ۱۱۴)، لذا عام لغوی یا به صورت جمع افاده‌ی عموم می‌کند و یا به صورت بدل؛ افاده‌ی عموم به صورت جمع یا به این دلیل است که لفظ برای عموم وضع شده و یا اینکه مقرون به چیزی است که عموم آن را ایجاب می‌کند.

۳-۱-۲- عام عرفی

عامی است که اهل عرف - چه عرف شرعی و چه عرف‌های دیگر - آن را از معنای لغوی گرفته و در معنای عام‌تر به کار برده‌اند و در گذر زمان استعمال آن فراگیر شده و تبدیل به حقیقت عرفی گشته است. از واژه‌هایی که عام عرفی هستند ولی لغوی نیستند می‌توان واژه‌ی «أَكَلَ» را به عنوان نمونه نام برد. کاربرد این واژه در آیات ذیل مصداق بارزی بر این مدعاست: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَّا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» (نساء/ ۱۰) و «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره/ ۱۸۸) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (نساء/ ۲۹)؛ معنای لغوی این واژه کاملاً واضح است اما ادبیات شارح در این آیات متفاوت با معنای لغوی واژه است، زیرا شارح معنای اعم از لغت را مدنظر دارد و آن تلف کردن مال دیگری یا نادیده گرفتن حقوق وی و یا هرگونه تعدی بر دیگری، بدون مجوز شرعی است و حرمت آن مانند خوردن مال دیگری بدون اذن و اجازه وی هست. "اگر یک عالم لغوی، واژه‌ای را در معنای عرفی آن به کاربرد، آن واژه از زمره حقیقت عرفی محسوب می‌شود که اینک اگر یکی از منتسبین به عرف خاص واژه‌ای را در معنای لغوی استعمال کند، آن واژه حقیقت لغوی به شمار می‌آید" (میرزای شیرازی، ج ۱، ص ۲۲۴).

۳-۱-۳- عام عقلی:

عامی است که از دوران و چرخش حکم با علت خود از حیث وجود و عدم فهمیده می‌شود مانند واژه «أَف» در این آیه مبارکه: «فَلَا تَقُلْ لَهُمْ أَفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا كَرِيمًا» (اسراء/ ۲۳). این واژه اسم صوتی است که آدمی به هنگام ناراضایتی بیان می‌کند، اکثر اصولیان معنای لغوی آن را نمی‌پسندند بلکه معنایی که از نظر عقلی عام‌تر است را ترجیح می‌دهند؛ یعنی هر کاری که احساسات والدین را جریحه‌دار کند و یا به احترام آن‌ها خدشه وارد کند (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۸).

ابن همام می‌گوید: هرگاه شارع علت حکمی را بیان کند حکم در آن مجال عمومیت می‌یابد (ابن‌الهمام، ج ۱، ص ۲۵۹). لذا عقل علت را درمی‌یابد و فرقی نمی‌کند که این حکم چه نامی به خود گرفته است. اصولیان مثالی که

درباره واژه «أَفَّ» ذکر شد را حمل بر قیاس اولویت می‌کنند که به نظر می‌رسد صحیح نباشد زیرا دلالت الفاظ بر مدلول‌های فحوایی خود از دلالت نص، قوی‌تر است و مخاطب در این باب نیازی به تأمل ندارد چراکه خطابی مستقل است و مراد آن را از ظاهرش بدون اضافه امر دیگر قابل دریافت است (گرجی، ۱۹۸۵، ص ۱۹۴).

همچنین برخی اصولیان معتقدند گاهی عقل است که عمومیت یک قضیه را درک می‌کند، مثل اسم جنسی که در سیاق نفی است، نفی طبیعت مستلزم نفی افراد و مصادیق آن است عقلاً (حائری یزدی، بی‌تا، ص ۲۱۰).

۳-۲- لفظ عام از حیث ذاتی یا عرضی بودن دلالت آن بر عموم

۳-۲-۱- «صیغه‌هایی که ذاتاً دلالت بر عموم دارند

الفاظی که ذاتاً دال بر معنای عموم هستند عبارت‌اند از:

الف: اسم‌های متضمن معنای شرط (حلی، ۱۹۷۰، ص ۳۵):

به چهار دسته تقسیم می‌شوند: اسم مبهم، ظرف زمان، ظرف مکان و حال.

من و ما شرطیه از قبیل اسم‌های مبهم است مانند: «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ» (بقره/۱۹۷). بقیه اسم‌های شرط نیز در زمره صیغ عموم می‌باشند مانند: «مهما، أیان، این، آنی، حیث و کیف». هرگاه این واژه‌ها به گونه‌ای به کار روند که در استعمال واحد، افراد متعدد را بدون حصر در برگیرند، فراگیری آن‌ها مبهم بوده و این ابهام ایجاد عموم می‌کند.

ب: اسم‌های موصول:

مانند «من» در این کلام الهی: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى، وَأَثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (نازعات / ۳۹-۳۷) این واژه گاهی دلالت خصوص و گاه اراده بعض را می‌رساند مانند: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ» (یونس/۴۲) و این آیه شریفه: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ» (یونس/۴۳) لذا همان‌طور که مشخص است اینکه ضمیر صله به صورت جمع آمده است، دال بر عمومیت نیست چرا که در مورد این ضمیر دو وجه جایز است: ۱- هماهنگ با لفظ باشد و به صورت مفرد آید ۲- مراعات معنا را بکند و به صورت جمع بکار رود (ابن مسعود، ۱۳۶۷، ص ۵۹). «ما» نیز به همین صورت است.

«أی»، برای مفرد، مثنی و جمع و ذوی العقول و غیر ذوی العقول به صورت یکسان به کار می‌رود، برخی معتقدند عمومیت آن به واسطه معنای عموم موجود در مضاف الیه است و از رهگذر آن جزئی از مضاف‌الیه مدنظر قرار می‌گیرد (السعدی، ۱۹۷۸، ص ۸۸). به‌عنوان مثال اگر گفته شود: «أی رجل أتاک» یا «أی کتاب ترید؟» منظور یک فرد و یک کتاب است و مانند این آیه مبارکه: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُشَيْهَا» (نمل/۳۸)، مدنظر یک نفر از مخاطبین است بنا بر قرینه «یأتینی» که به صورت مفرد به کاررفته است و نه یأتونی که جمع است.

از دیگر ادوات موصوله می‌توان از «الذی» و «التی» در حالت مفرد و مثنی و جمع یادکرد و همچنین «لام» در معنای الذی که بر سر مشتقات می‌آید و از موصولات است. این ادوات در ذات خود مفهوم نیستند بلکه با صله‌ی خود مفهوم می‌گردند (السعدی، ۱۹۷۸، ص ۹۰). واژگان مذکور ذاتاً معنای عموم دارند تا زمانی که خلاف آن ثابت شود (الزلمی، ۱۹۹۹، ص ۳۵۹).

ج: اسم‌های تأکید مانند «جمع»، «کل».

همان‌طور که بیان شد برخی از اصولیان استیعاب مطرح در لفظ «کل» را تابع مدخول آن و در گروه احراز اطلاق و از طریق مقدمات حکمت می‌دانند، اما در مقابل برخی دیگر قائل‌اند این لفظ به وضع دلالت بر شمول و استیعاب دارد و در دلالت خود، بی‌نیاز از مقدمات حکمت است و به‌صورت حقیقی، مشترک بین استغراق و جمیع آنچه در دایره شمول آن قرار می‌گیرد، است (بصری معتزلی، ۱۹۶۴، ج ۱، ص ۲۱۳) به نظر می‌رسد دیدگاه صحیح این است که واژه «کل» افاده عموم و احاطه بر وجه انفراد را دارد؛ یعنی حکم بر تک‌تک افراد و تک‌تک اجزاء تعلق دارد آن‌هم بدون در نظر داشتن غیر آن.

واژه «جمیع» نیز به‌مانند «کل» افاده عموم دارد اما نه بر سبیل افراد بلکه بر مبنای اجتماع قصدی. تفاوت کاربردی این عناصر با ذکر مثال واضح‌تر می‌شود، اگر فرمانده‌ای در جنگ به گروهی از سربازانش بگوید: «کل من احتل منکم الموقع کذا للعدو اولاً فله کذا»، چنانچه یکی پس از دیگری به آن نقطه رسیدند نفر اول حائز جایزه می‌شود ولی اگر همه باهم آنجا را تصرف کردند، هر یک از آن‌ها تمام پاداش را دریافت می‌کند به‌گونه‌ای که گوئی کسی همراه او نیست و هر یک به‌تنهایی فرد اول محسوب می‌شود و این است معنای انفراد (السرخسی، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۶۱-۶۰). اما اگر بگوید: «جمیع من احتل منکم هذا الموقع اولاً فله کذا» و همه باهم آن منطقه را تصرف کردند کل مبلغ میان تمام افراد به‌طور مساوی تقسیم می‌شود و همه افراد به‌منزله فردی واحد می‌باشند و این مفهوم اجتماع است اما اگر یکی پیش از دیگران موفق به تصرف مکان موردنظر شد کل پاداش به او تعلق می‌گیرد و دیگران حقی نخواهند داشت چراکه وقتی عمل به حقیقت معنای «جمیع» ناممکن باشد باید به معنای مجازی روی آورد که عبارت از معنای «کل» هست (السعدی، ۱۹۷۸، ص ۹۹).

استعمال واژه «من» نیز پیش‌ازاین بیان شد و مشخص شد عمومیت بدلی دارد.

۳-۲-۲- صیغه‌هایی که افاده عموم آن‌ها عرضی است

این نوع افاده‌ی عموم یا به‌واسطه انضمام چیزی به واژه‌ی موردنظر محقق می‌شود مانند گرفتن «ال» استغراق یا مضاف به معرفه شدن یا به‌واسطه وقوع در سیاق نفی، نهی، شرط، وصف عام یا غیر آن‌که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

الف) جمع معرفه به الف و لام یا اضافه

در این مورد تفاوتی میان انواع جمع نیست چه اسم جمع باشد مانند: «رَهط، و رَکب» و چه اسم جنس باشد که واحدی از لفظ خود ندارد مانند: «نساء و أتراب». این واژگان زمانی که مشمول الف و لام شوند چه مفرد باشند و چه جمع در صورتی حقیقتاً افاده عموم شمولی دارند که اولاً بتوان واژه‌ی «کل» را به‌جای آن گذاشت زیرا در این حالت ارتباط حکم با همه افرادش صحیح است و ثانیاً این‌که عهد خارجی محقق در کلام وجود نداشته باشد چراکه عهدیت منافی عمومیت است و این نظر را جمهور اصولیان می‌پسندند. مثال معرفه به الف و لام این آیه شریفه است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر/۱۵) یعنی تک‌تک افراد مردم به خداوند نیازمند هستند. مثال معرفه به اضافه مانند: «يُؤْصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» (نساء/ ۱۱) زیرا «أَوْلَادِكُمْ» جمع مضاف است و تمامی افراد را بدون حصر در عدد معین شامل می‌شود (البخاری، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۲۹).

البته مشهور اصولیان اهل سنت، معتقدند فرقی بین جمع معرفه به الف و لام و جمع نکره در دلالت بر عموم، وجود ندارد، توضیح بیشتر اینکه از نظر ایشان فرقی بین دو جمله «اضربوا الرجال» و «اضربوا رجالاً» وجود ندارد (الغزالی، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۸۷)، اما باید توجه داشت که نکره دلالت بر جمع غیر معین و غیر مقدر می‌کند نه دلالت بر شمول و استغراق.

ب: مفرد معرفه به اضافه یا الف و لام استغراق

برای کاربرد مفرد معرفه به اضافه در تداعی معنای عموم می‌توان به این آیه مبارکه اشاره کرد. «فَلْيَخْذِرِ الَّذِينَ يَخِافُونَ عَنْ أَمْرِهِ» (نور/۶۳)، یعنی هر فرمانی که خداوند متعال صادر کرده است.

هرگاه الف و لام بر اسم نکره بیاید چه اسم جنس باشد مانند «ماء» و چه مفرد باشد مانند: «درهم و دینار»، دلالت بر عموم شمولی دارد. مانند این کلام الهی: «وَوَخَّلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» (نساء/۲۷) یعنی تک تک اعضای بشریت. البته شرط است که بتوان به جای آن واژه «کل» را به کاربرد و الا دیگر عمومی در کار نیست مانند زمانی که الف و لام دال بر عهد باشد و فرقی ندارد که این الف و لام عهد ذهنی باشد یا ذکری مانند: «كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا، فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» (مزمّل/۱۶-۱۵) زیرا ضرورتاً فهمیده می‌شود که فرعون نیز تمام انبیاء را تکذیب نکرد بلکه فقط موسی را تکذیب نمود.

همچنین اگر قرینه دلالت بر اراده ماهیت واژه داشته باشد و توجهی به افراد آن نداشته باشد نیز عمومیتی در کار نیست مانند «الفرس خیر من الحمار» زیرا برتری دادن اسب بر الاغ با در نظر داشتن ماهیت و جنس صورت گرفته نه به اعتبار استغراق افراد.

ج: نکره واقع در سیاق نفی، نهی، شرط و استفهام یا نکره متصف به وصف عام

نکره چنانچه در سیاق نفی (تمیمی، ص ۲۷) نهی، شرط و استفهام واقع شود یا متصف به وصف عام گردد مفهوم عموم را به ذهن متبادر می‌کند، از جمله ادله عموم، وقوع آن در سیاق نفی است مانند: «لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ» (غافر/۱۷) و همچنین نهی و استفهام انکاری مانند این کلام الهی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ» (حجرات/۱۱).

اما عموم در سیاق شرط مانند این کلام: «من يَأْتِنِي بِمَالٍ اجَازَه» می‌باشد، زیرا شرط مانند نفی است و اقتضای عموم می‌کند لذا نکره واقع در موضع آن نیز دلالت عموم دارد (بخاری، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۱۳). اصولیان همه این موارد را در این قاعده ذکر کرده‌اند که نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند.

دلالت نکره بر عموم دارای درجات مختلف از نص تا ظاهر است در موارد ذیل نکره نص در عموم است:

- ۱- چنانچه مفرد بوده و به‌عنوان اسم لای نفی جنس واقع شده باشد مانند: «لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (غافر/۱۷)؛ ۲- اگر نکره نوعاً غرق در نکره بودن باشد مانند «شیء»، «أحد» و غیره، چون این کلام الهی: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن/۸)، ۳- در صورتی که مقرر به من استغراقیه باشد مانند این آیه شریفه: «وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (هود/۶) که در این موارد بنا بر آنچه نحویان و اصولیان تصریح دارند تأویل پذیر نیست، نکره موجود در این سیاق‌ها اگر در کنار قیودی غیر این قیود قرار گیرد عموم ظهوری دارد نه قطعی (القرافی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۲-۱۸۱)، لذا برخی معتقدند دلالت نکره در سیاق نفی، ظهوری است نه به نص، لذا قابل تأویل است، به‌عنوان مثال در

جمله «ما رأیت رجلاً» ظاهراً نفی رؤیت از جنس «رجال» است و به این صورت قابل تأویل است که «ما رأیت رجلاً واحداً بل رأیت رجلاً». که اگر حرف «من» بر آن داخل شود، این تأویل رفع می‌شود (تمیمی، بی‌تا، ص ۲۷۳).

د: خاصی که مراد از آن عام است

منظور واژه‌ای است که در لفظ خاص بوده ولی حکم آن عام است مانند این کلام الهی: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (زمر/۶۵) و این آیه مبارکه: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً» (نساء/۱۰۵).

ظاهراً اختلاف نظر موجود در تعیین صیغ عموم به شرط بودن استغراق یا عدم اشتراط آن، بر می‌گردد. گروهی که شمول، تعدد و استغراق را در عام شرط می‌داند جمع نکره را از دایره عام خارج می‌کنند ولی کسانی که استغراق را شرط نمی‌دانند آن را از زمره اقسام عام می‌دانند زیرا دلالت بر شمول و تعدد دارد (السعدی، ۱۹۷۸، ص ۱۱۵ - ۱۱۴). جمع نکره یکی از عناصر خطاب است که برای مطلق جمع و بدون تعرض به عدد معلوم وضع شده است و از سه نفر به بالا را دربرمی‌گیرد (البخاری، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۲). زیرا نکره منحصر در مفرد نیست بلکه شامل مفرد و غیر آن هست که عبارت است از مثنی و جمع؛ چراکه واضح لغت در هنگام وضع، رجل را برای مفرد، رجلان را برای مثنی و رجال را برای سه و چهار و ده و هزار نفر وضع کرد. لذا رجل حقیقتی برای هر فرد از طریق بدلیت است. در مثنی نیز به همین ترتیب است. رجال نیز حقیقتی است برای هر جمع بر مبنای بدلیت پس در واقع جمع حقیقتی است در قدر مشترک میان جمع‌ها و حاکی از مطلق جمع بودن است» (البخاری، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۲). زیرا واضح آنگاه که به عنوان مثال لفظ رجال را وضع کرد آن را برای هر یک از مراتب جمع قرار نداد تا هم حقیقتی برای سه مرد باشد و درعین حال حقیقت ۵ مرد را نیز تشکیل دهد و به همین نسبت ۱۰۰ مرد و این گونه میان همه مراتب جمع مشترک باشد بلکه آن را وضع کرد تا مفهوم اعمی باشد که بر تمام مراتب به صورت حقیقی صدق کند (تفتازانی، ج ۱، ص ۵۴). پس حقیقت واحدی شد برای جمع و در تمام مراتبی که بر آن‌ها صدق می‌کند نیز پدیدار است و می‌توان آن را متصف به صفات مختلف نمود. مانند: «رجال ثلاثه و أربعه و خمسه رجال» (البصری المعتزلی، ۱۹۶۴، ج ۱، ص ۲۴۶).

با این اعتبار جمهور اصولیان و برخی از معتزله معتقدند جمع نکره عام نیست و نکره‌ای است در سیاق اثبات و فقط زمانی عام می‌گردد که حاوی ادات عموم باشد (قرافی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۱). در پایان گفتنی است، برخی از مذاهب اهل سنت، معتقدند، جمیع الفاظی که جمهور برای دلالت بر شمول به کار می‌برند، مانند: «کل، الذی، من و ما»، از الفاظ مشترک هستند و دلالتی بر استغراق ندارند، برخی نیز معتقدند باید به عموماً کتاب و سنت اکتفا کرد (غزالی، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۸۸).

کاربرد الفاظ دال بر عموم و شمول در قوانین موضوعه

فقیهان در استنباط احکام فقهی از قواعد و اصولی بهره می‌جویند که محل بحث آن علم اصول فقه است، نظر به اینکه قانون‌گذار نیز در تدوین قوانین به فقه اسلامی نظر داشته است، لذا بالواسطه نیاز مبرم به علم اصول فقه و مباحث آن آشکار می‌گردد.

یکی از مباحث علم اصول فقه که در استنباط احکام فقهی و مسائل حقوقی کاربرد عملی دارد، «چگونگی دلالت الفاظ عموم، بر عموم و شمول» است. توضیح اینکه لفظ عام از جمله صفات و ویژگی‌هایی است که با جریان یافتن در موضوع احکام، گستره اجرای آن را وسیع‌تر می‌کند.

یکی از مباحثی که در پژوهش حاضر مورد بحث قرار گرفته، تقسیم‌بندی‌های مختلف لفظ عام است که در تفسیر قوانین موضوعه نیز این مطلب باید مدنظر قرار بگیرد بدین نحو که در صورت مواجهه با یک لفظ عام، بررسی شود که شامل کدام دسته از انواع تقسیم‌بندی لفظ عام است.

با نگاهی به قوانین این مطلب به دست می‌آید که کاربرد عام استغراقی در قانون بیش‌تر از سایر اقسام عموم است. از جمله در ماده ۲۲ قانون ثبت آمده: «کلیه اتباع ایران باید دارای شناسنامه باشند» یا ماده ۲۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «کلیه دیون... از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول است...»

گفتنی است در قانون مطابق با زبان فارسی عموم و شمول به وسیله کلماتی مانند: «کلیه»، «کل»، «جمع»، «همه»، «هر» و «تمام»، به دست می‌آید. مانند اینکه در اصل بیستم قانون اساسی چنین آمده است: «همه افراد ملت... یکسان در حمایت قانون دارند، یا اینکه ماده ۴۴۵ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر یک از خیارات بعد از فوت، منتقل به وارث می‌شود» و به همین ترتیب در ماده ۳۲ قانون مذکور آمده: «تمام ثمرات و متعلقات اموال منقول و غیرمنقول... بالتبع، مال مالک اموال مزبورهاست.

الفاظ بکار رفته در قوانین فوق، از نوع عام استغراق هست که چند نکته از این مطلب قابل برداشت است: ۱- این قوانین بلااستثناء شامل همه افراد می‌شود بدون توجه به جنسیت و سایر ویژگی‌ها ۲- احکام مزبور در مورد هر فرد به صورت مستقل و مجزا قابل اجراست لذا در آن به تعداد افراد عام، حکم وجود دارد.

از دیگر تقسیمات عام، عام مجموعی که سابقاً بیان شد که در این نوع از عموم و شمول، حکم برای همه افراد باهم و مجموعاً است؛ نمونه آن را می‌توان در ماده ۱۰۲۴ قانون مدنی یافت که بدین صورت مطرح شده است: «اگر اشخاص متعدد در یک حادثه تلف شوند، فرض بر این می‌شود که همه آنان در آن واحد مرده‌اند».

از دیگر انواع الفاظ عموم، عام بدلی هست، با توجه به اینکه در عام بدلی فردی از افراد حکم به صورت نامعین موضوع حکم قرار می‌گیرد، ماده ۳۱۷ قانون مدنی می‌تواند، نمونه‌ای از این نوع عام باشد چراکه وفق این ماده که عبارت است از «مالک می‌تواند عین و در صورت تلف شدن عین مثل یا قیمت تمام یا قسمتی از مال مغضوب را از غاصب اولی یا از هر یک از غاصبین بعدی که بخواهد مطالبه کند»، مالک می‌تواند به هر یک از غاصبان که خواست، رجوع کند.

نتیجه

پس از بررسی الفاظ عموم و تقسیم‌بندی‌های آن نزد اصولیان نتایج زیر به دست آمد:

در زبان عربی که چون دیگر زبان‌ها بستری برای انتقال مفاهیم و مقاصد است الفاظی برای بیان معنای عام وضع شده است. شارع نیز با توجه به مسبوق بودن حکم بر موضوع تقسیم‌بندی‌ها را بر اساس موضوع بنانهاده در باب عموم نیز قائل به تقسیماتی است. این تقسیمات از دو منظر قابل بررسی است. اول از حیث مصدر دلالت بر عموم که دارای ۳ قسم «عام لغوی»، «عام عرفی» و «عام عقلی» است و دیگر از حیث ذاتی و عرضی بودن که هر یک زیرمجموعه‌هایی را ذیل عنوان مربوط به خود گنجانده بود. الفاظی که ذاتاً دال بر عموم بودند عبارت‌اند از: «اسم‌های شرط»، «موصول» و «تأکید»؛ اما الفاظی که به صورت عرضی و بالواسطه این معنا را تداعی می‌کنند عبارت‌اند از «جمع معرف به اضافه» و «جمع محلی به «ال»، «مفرد معرفه به اضافه یا دارای «ال» استغراق با قید شروطی که به تفصیل گذشت، و «نکره واقع در سیاق نفی»، «شرط»، «استفهام» و یا «نکره متصف به وصف عام». نظر به اینکه در باب سازوکار دلالت الفاظ عموم نزد اصولیان تشتت آرا وجود دارد پژوهش حاضر با در نظر گرفتن فهم عرفی و با این بیان که: الفاظی می‌توان یافت که بدون هیچ قرینه‌ای هم عموم و هم اقسام عموم از آن‌ها متبادر است و عرف هم توقفی در برداشت عموم از آن الفاظ نکرده، لذا قول به احراز مقدمات حکمت را مردود و دامنه بحث را محدود در دلالات لفظی دانسته است.

منابع

- ✓ قرآن کریم.
- ✓ آمدی، سیف‌الدین علی بن محمد، **الأحكام في أصول الأحكام**، القاهرة، مؤسسة الحلبي، ١٩٦٧م.
- ✓ ابن الهمام، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، **متن التحرير**، مطبوع ضمن شرحه تيسير التحرير، بی تا.
- ✓ ابن مسعود، عبدالله، **التنقيح مع التوضيح في اصول الفقه**، (مطبوع ضمن التلويح على التوضيح)، مصر، مطبعة محمد علي صبيح، ١٣٦٧ش.
- ✓ ابن يعيش، موفق الدين يعيش بن علي بن يعيش، **شرح المفصل للزمخشري**، القاهرة، مطبعة المنيرية، بی تا
- ✓ أبوحيان الأندلسي، محمد بن يوسف، **البحر المحيط** (المسمى بتفسير الكبير)، الرياض، مطابع النصر الحديثه، بی تا
- ✓ أسنوي، جمال الدين أبو محمد عبد الرحمن بن الحسن، **نهاية السؤل شرح منهاج الوصول للبيضاوي**، القاهرة، مطبعة محمد علي صبيح، ١٩٦٩ م.
- ✓ اشتهازي، حسين، **تنقيح الأصول** (تقريرات درس امام خميني)، انتشارات موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٣٧٦ش.
- ✓ اصفهاني، علي نقی، **الإفاضات الغروية في الأصول الفقهية - نجف اشرف**، چاپ: اول، ١٣٥٢ ق.
- ✓ امام خميني، روح الله، **تهذيب الأصول - تهران**، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ: اول، ١٤٢٣ ق.
- ✓ بخاري، علاء الدين عبد العزيز بن أحمد، **كشف الأسرار عن أصول البزدوي بهامشه أصول البزدوي**، دمشق، دارالفکر، ١٩٨٠م.
- ✓ بروجردی، محمد تقی، **نهاية الأفكار**، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧هـ.ق.
- ✓ بصری معتزلی، أبوالحسين محمد بن علی، **المعتمد شرح العمّد للقاضي عبد الجبار**، (تحقيق محمد حميد الله)، دمشق، ١٩٦٤م.
- ✓ تبریزی، غلامحسین. **الأصول المهدية**، قم، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ١٣٨٦ش.
- ✓ تفتازانی، سعد الدين مسعود بن عمر، **التلويح**، حاشية التفتازاني على التوضيح شرح التنقيح لصدر الشريعة، بيروت، دار الكتب العلمية، بی تا
- ✓ حمادی، إدريس، **الخطاب الشرعي وطرق إستثماره**، بيروت، المركز الثقافي العربي، الطبعة الأولى، ١٩٩٤ ش.
- ✓ حموده، طاهر سليمان، **دراسة المعنى عند الأصوليين**. مصر، الدار الجامعية، ١٩٨٣م.
- ✓ خادمی، عبد الله بن محمد بن مصطفى، **مجامع الحقائق والقواعد وجوامع الروايق والفوائد مع منافع الدقائق**، إستانبول، دارالطباعة العامرة، ١٣٠٨ش.
- ✓ خراسانی، محمد کاظم، **فوائد الأصول**، تهران، وزارت ارشاد، ١٤٠٧ هـ.ق.
- ✓ خراسانی، محمد کاظم، **كفاية الأصول**، قم، طبع آل البيت، اول، ١٤٠٩ ق.

- ✓ رازی، فخر الدین محمد بن عمر، **المحصول فی علم أصول الفقه**. (تحقیق طه جابر فیاض الحلوانی)، السعودیة، لجنة البحوث والتألیف والترجمة والنشر. الطبعة الأولى، ۱۹۷۹ م.
- ✓ زلمی، مصطفیٰ ابراهیم، **أصول الفقه الإسلامی فی نسیجه الجدید**، بغداد، شركة الخنساء، ۱۹۹۹ م.
- ✓ سبحانی، شیخ جعفر، **تهذیب الأصول**، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۶۷ ش
- ✓ سرخسی، أبو بکر محمد بن أحمد، **أصول السرخسی**، (تحقیق أبی الوفا الأفغانی)، بیروت، دار المعرفة، ۱۹۷۳ م.
- ✓ سعدی، عبد الحکیم عبد الرحمن، **دلالة العام بین القطعیة والظنیة**. جامعه الأزهر، ۱۹۷۸ م.
- ✓ سید مرتضیٰ، أبو القاسم علی بن حسین موسوی، **الذریعة**، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ✓ شافعی، محمد بن إدیس، **الرسالة**، (تحقیق أحمد محمد شاکر)، القاهرة، مطبعة عیسی البابی الحلبی، ۱۹۴۰ م.
- ✓ شیر، سید عبدالله، **الأصول الأصلیة**، کتابفروشی مفید، ۱۴۰۴ هـ ق.
- ✓ شوکانی، محمد بن علی، **إرشاد الفحول إلى تحقیق الحق من علم الأصول**، (تحقیق شعبان محمد إسماعیل). مصر: دارالسلام. الطبعة الأولى، ۱۹۹۸ ش.
- ✓ شیخ طوسی، أبو جعفر محمد بن حسن، **العدة**، قم، چاپخانه ستاره. چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ ق.
- ✓ شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **مختصر التذکرة بأصول الفقه**، (اختصار شیخ أبو الفتوح محمد بن علی بن عثمان کراجکی طرابلسی). ناشر المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ هـ ق.
- ✓ شیرازی، آیت الله المجدد میرزا، **تقریرات الشیرازی**، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ هـ ق.
- ✓ صدر، سید محمد باقر، **دروس فی علم الأصول**. دارالمنتظر. چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ ق.
- ✓ عبد الغفار، أحمد، **التصور اللغوی عند الأصولیین**، مصر، دار المعرفة الجامعیة، الطبعة الأولى، ۱۹۸۱ م.
- ✓ عراقی، ضیاء الدین، **مقالات الأصول - قم**، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ: اول، ۱۴۲۰ ق.
- ✓ غزالی، أبو حامد محمد بن محمد، **المستصفی فی علم الأصول**، (تحقیق محمد مصطفیٰ أبو العلاء). القاهرة: مكتبة الجندي، ۱۹۷۱ م.
- ✓ فاضل تونی، ملا عبدالله بن محمد، **الوافیة فی الأصول**. مجمع الفکر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۵ هـ ق.
- ✓ فاضل موحدی لنکرانی، محمد، **إيضاح الكفاية - قم**، نوح، چاپ: پنجم، ۱۳۸۵ ش.
- ✓ قرافی، أبو العباس شهاب الدین أحمد بن إدیس، **تنقیح الفصول فی إختصار المحصول فی علم الأصول للرازی**، مصر، مطبعة كلية الشريعة، ۱۳۸۱ ش.
- ✓ کرباسی، محمد ابراهیم، **منهاج الأصول**، انتشارات دار البلاغه، بی تا.
- ✓ گرجی، أبو القاسم، **ادوار اصول الفقه - تهران**، میزان، چاپ: اول، ۱۳۸۵ ش.
- ✓ لنکرانی، محمد فاضل، **معتمد الأصول**، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ هـ ش.
- ✓ لوائی، شاکر، **مقارنه دیدگاه های اصولی محقق خراسانی**، شیخ ضیاء و امام خمینی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ ش
- ✓ مازندرانی، محمد صالح بن أحمد بن شمس الدین، **حاشیة معالم الدین**، کتابفروشی داوری ۱۲۷۸ م.

✓ محلی، جلال الدین محمد بن أحمد، شرح المحلی علی (جمع الجوامع للسبکی) مطبوع مع حاشیة البنانی، بی تا

✓ مکارم شیرازی، ناصر، انوار الأصول - قم، چاپ: دوم، ۱۴۲۸ ق.

✓ نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۳۷۶ ش.

An analysis of the semantic implications of the general term in the principles of contemporary jurisprudence

Ghasem Obydavi Raziye Amini

Abstract

One of the major foundations of ijtehad, but also the focus of its discussions, is the use of the book and tradition in general. On the one hand, the discovery of sentences must always be considered and avoided. It reveals these debates, as this has led the great scholars to take a special interest in their debates. Principles on the quality of the terms have been interpreted to mean the generality of different and dispersed theories. In this research, using descriptive-analytical method, with the help of various principled sources, the inspiration of the words of the Great Principles and search has been tried. In the Arabic language, analyze each of these theories, and finally examine the need or need for the introduction of wisdom in the mechanism of the term public speaking, limiting the present research to the status quo by applying conventional understanding. It is a literal signification, and in the general discussion of the analogy of priority, it was concluded that the literal signification of the causal modalities.

Keywords: Vocabulary, General, Inclusive, Inclusive.